



کدام دعای حضرت داود(ع) برآورده نشد/ تربیتی که شفای هر دردی است

حضرت داود(ع) بیمار شد، دعا می‌کرد و مدام دست خود را بالا برد و خدا خدا می‌کرد. خطاب رسید: اگر این قدر دست‌هایت را بالا ببری که کتف‌هایت خسته شود و دست‌هایت بیفتد، دعایت را مستجاب نمی‌کنم! او تعجب کرد.

حضرت داود(ع) بیمار شد، دعا می‌کرد و مدام دست خود را بالا برد و خدا خدا می‌کرد. خطاب رسید: اگر این قدر دست‌هایت را بالا ببری که کتف‌هایت خسته شود و دست‌هایت بیفتد، دعایت را مستجاب نمی‌کنم! او تعجب کرد.

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از وبگاه حوزه علمیه امام مهدی(عج)، آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر این مدرسه دینی به مناسبت ماه مبارک رمضان به شرح دعای ابوحزمه ثمالی پرداخته است که بخش دوازدهم آن در ادامه می‌آید:

«إِلَهِی رَبِّیَّتِی فِی نَعْمَکَ وَ إِحْسَانِکَ صَغِیراً وَ تَوَهَّتْ بِاسْمِی کَبِیراً فِیَا مَنْ رَبَّانِی فِی الدُّنْیَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَفَضَّلْهُ وَ نَعْمِهِ وَ أَشَارَ لِی فِی الْآخِرَةِ إِلَى عَقْوِهِ وَ کَرَمِهِ»

***پرورش عقل ظاهری ما هم به دست خداست!**

در جلسات قبل به فراز «فِیَا مَنْ رَبَّانِی فِی الدُّنْیَا» رسیدیم و در مورد ربّانی صحبت کردیم که بیان شده با احسان و تفضل و نعم همراه است.

اولیاء خدا یک جمله قشنگی را فرمودند و آن اینکه مرئی حقیقی ما در همه حالات در دنیا، ذوالجلال و الإکرام است، او، ربّ است.

گاهی تصوّر ما این است که مثلاً در کوچکی، هم پدر و مادر ربّ است و هم ذوالجلال و الإکرام؛ ولی وقتی بزرگ شدیم، خودمان آقا شده‌ایم، تدبیر خود ماست، تفکر خود ماست، خودمان بودیم که توانستیم امور را این طور جلو ببریم و ... در حالی که در این فراز بیان می‌کند: «رَبَّانِی فِی الدُّنْیَا»، نه «ربّانی صغیراً».

نکاتی که در جلسه گذشته بیان کردیم، نکات بسیار عالی و کدهای خوبی راجع به ربوبیت بود. اگر جدّی عبد، عبد شد؛ می‌فهمد با اینکه ذوالجلال و الإکرام خودش عنایت کرده است و «افلا تعقلون» هم در قرآن کریم و مجید الهی‌اش بیان فرموده است، اما همه این مطالب من ناحیه الله است. حتی همان عقل یا آن پرورش به ظاهر عقل را چه کسی داده است؟!

البته در بحث مهدویت، در باب معنی عقل از دیدگاه فلاسفه و تعدّد آراء بودن آن مطالبی بیان شد، از جمله اینکه اگر عقل (عقل بما هو عقل) یکی است، پس چرا معانی مختلف برای آن بیان می‌کنند؟! درست است گاهی در مورد یک لفظ بیان می‌شود: «کلمة واحدة تدلّ علی معانٍ مختلفة»، اما این، راجع به عقل معنا ندارد. لذا بعد از اینکه نظرات فلاسفه غرب و فلاسفه شرق و فلاسفه اسلامی بیان شد، نهایتاً بعد از جلسات متعدّد و با ادله و برهان به این نتیجه رسیدیم که عقل بما هو عقل، همان است که عصمت بیان می‌فرماید: «العقلُ ما عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ». بیان کردیم: اگر عقل یکی است، پس نمی‌تواند معانی مختلفی داشته باشد، و ادله و براهینش را عرض کردیم.

لذا این‌هایی که ما می‌گوییم، عقل نیست، این‌ها رشحات العقلانیة است که این را ملامحسن فیض کاشانی در کلمات‌المکنونه خود با اشارات و روایاتی، به صورت بسیار عالی و زیبا تعریف می‌کند. گرچه به تعبیر بعضی از اولیاء می‌فرمایند: خود همان کتاب کلمات‌المکنونه به رمز است.

لذا این‌ها عقل بما هو عقل نیست، البته بحث من این نیست، اما اشارتاً عرض می‌کنم همه این‌هایی که آن رشحات العقلانیة است و ما اسمش را به ظاهر، عقل می‌گذاریم، چه کسی پرورش داده است؟ این را هم پروردگار عالم پرورش داده، «رَبَّانِی فِی الدُّنْیَا». پس آن چه که بسیار مهم است، این است که همان به ظاهر عقل را هم خداوند پرورش داده است!

***گاهی پروردگار عالم می‌خواهد بگوید: دو دو تا، پنج تا است!**

لذا ما گاهی به قول مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین - که تعبیر خودمانی آن را بیان می‌کنم - می‌نشینیم برای خودمان جورچینی

درست می‌کنیم که این کار را می‌کنم، بعد دو دوتا چهارتایی می‌کنم و همه چیز درست می‌شود، این طور می‌شود، آن طور می‌شود و ... اما بعداً می‌بینیم نشد! امیرالمؤمنین می‌فرمایند: آن کسی که امور در دستش است، آن را تغییر می‌دهد؛ یعنی می‌خواهد بگوید: اولاً همه این‌هایی که تو گفتی، مثل همین دو دوتا چهارتا را خود من قرار داده‌ام؛ بعد هم شاید بخواهم آن اتفاقی که باید بیافتد، نیافتد.

خدا آیت الله کشمیری، او که روح و جان‌ش در وادی السلام بود و حالاتی و مطالبی داشت، را رحمت کند. آیت‌الله سید رضی شیرازی چون یک بستگی با آیت‌الله کشمیری داشت، می‌فرمود: ایشان از همان ابتدا عشق عجیبی به وادی‌السلام و حالات عبد بودن و انسان بودن داشت و در همان جا یک چیزهایی به ایشان رسیده بود. ایشان می‌فرمود: یک مرتبه محضر مبارک آیت‌الله کشمیری بودیم، ایشان می‌فرمودند: امور انسان دست کس دیگری است، منتها ما تکلیف مداریم و تکلیفمان را انجام می‌دهیم، شد، شد، نشد، نشد! اگر نشد، خودش نخواسته و اگر شد هم خودش خواسته است - در مورد تعبیر آن شاعر هم که گفته: شد شد؛ نشد، روش کار خود عوض کنم، باید گفت: روش کار را هم باز باید به پروردگار عالم بدهیم -

بعد برای اینکه این مطلب در ذهن ما جا بیافتد، جمله قشنگی فرمود، فرمود: چه کسی گفته: دو دو تا، چهارتا است؟! گاهی پروردگار عالم می‌خواهد بگوید: دو دو تا، پنج تا است! - تعبیر لطیفی است، عرفا یک چیزی می‌گویند که در ذهن من و شما بماند و حک شود و لا همه می‌دانند باب عددی و ریاضی، دو دو تا، چهارتا است -

گاهی انسان براساس اینکه خود پروردگار عالم هم گفته: اگر این طور حرکت کنی، به این نقطه می‌رسی؛ با همان سبک و سیاقی که پروردگار عالم گفته، جلو می‌رود، اما چون فکر می‌کند خودش است؛ خداوند یک باره آن را عوض می‌کند، طوری که به تعبیر عامیانه به او شوک وارد می‌شود که چه شد؟ من که همه امور را انجام دادم! پروردگار عالم می‌خواهد بفرماید: من، مربی و رب هستم، تو فقط ظاهر تکلیف را انجام دادی.

***شکوفایی تنها دو حرف از هفتاد و دو حرف علوم!**

لذا این را به عنوان کد به ذهنتان بسپارید: ما در امور تکالیف الهی هم ظاهر تکالیف را انجام می‌دهیم، نه حقیقت تکالیف را. چون فرموده: مثلاً نماز را به این سبک بخوان و لا اولیاء خدا حتی حضور قلبش را هم می‌گویند: این، خودش ظاهر است. کما اینکه مگر نفرمودند: قرآن کریم و مجید الهی، هفت ظاهر و هفتاد بطن دارد؟! این نکته بسیار بسیار مهمی است که هفتاد بطن دارد.

علامه آیت‌الله حسن‌زاده آملی بیان می‌فرمودند: وقتی علامه طباطبایی تفسیر المیزان را نوشتند، فرمودند: نهایت قضیه این است که شاید خدا توفیقی داده که ما انسان‌ها با قصور ذهنی‌مان، ترجمان اولیّه‌ای را در حد خودمان و با تکاپوی در خود آیات و روایات، داشته باشیم و فقط توانسته باشیم پرده‌ای از ظاهرش را برداریم. ایشان فرمودند: حتی خود تفسیر هم به معنی حقیقی بطن نیست!

لذا آن بطن را از ما نخواستند، ما هم خیلی نمی‌توانیم وارد شویم، مگر ما واقعاً می‌دانیم هفتاد بطن چیست؟! کما اینکه کسی نمی‌تواند منکر این روایت شریفه شود؛ چون سند آن هم بسیار قوی و صحیح السند است که می‌فرمایند: همه علوم به صورت هفتاد و دو حرف است که دو حرف آن تا زمان ظهور آقاچانمان و حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج) شکوفا می‌شود.

لفظ حرف را آوردند که خود این حرف، رمز است. کما اینکه حروف مقطعه در قرآن رمز است. بیان الف لام میم، یعنی دارد با رمز صحبت می‌کند و لا چرا با حرکت نگفت؟! چرا نگفت؟! چرا نگفت؟! و ... البته یک مطلبی که در این باره گفتند که این هم باز ظاهر است، این است که مثلاً آن دانشمند مصری آمده تحقیق کرده و گفته: در سوره بقره، حرف الف و حرف لام و حرف میم، بیشتر از حروف دیگر است. اما اینکه حقیقت معنای الف لام میم نشد! پس این ظاهر را پیدا کرده است.

لذا بیان شده: همه علوم، هفتاد و دو حرف - یا در یک روایت دیگری به عنوان شاخه بیان کردند - است که دو حرف آن تا زمان ظهور آقاچانمان و حضرت حجت بن الحسن المهدی (عج) شکوفا می‌شود؛ یعنی همه این علوم که الآن موجود است، جبر، فیزیک، آنالیز، ریاضی، هندسه، فقه، اصول، کلام، فلسفه، شیمی، ادبیات، الکترونیک و ... - که بشر مدام در آن‌ها جلو می‌رود؛ چون حد یقف ندارد - فقط دو حرف از هفتاد و دو حرف است.

حالا ببینید از همین دو حرف، چقدر غوغا شده، چه برسد به هفتاد حرف دیگر! شما الآن یک شیء کوچک که گاهی از یک کف دست هم کوچک‌تر است، در دست می‌گیری و با آن، با کسی که در آن طرف دنیا است، ماهواره‌ای حرف می‌زنی و همدیگر را هم می‌بینید.

این‌ها همه برای این دو حرف است، پس آن هفتاد حرف دیگر چیست؟ نمی‌دانیم.

***کبریایی خدا و ضعف و فقر بندگانش!**

پس امور دست کس دیگر است و این‌ها هم رشحات العقلانیه است. به صورت ظاهر دو دو تا، باید چهار تا باشد، اما وقتی آن ولیّ خدا فرمودند: چه کسی گفته دو دو تا چهار تاست، گاهی دو دو تا پنج تا می‌شود؛ می‌خواهند یک چیز دیگر را تذکر بدهند؛ یعنی گاهی آن کسی که مرتبی است، همه این مطالبی که شما اساسش را مبانی علمی می‌گذاری و با آن جلو می‌روی، تغییر می‌دهد.

یک مثال دیگر بزنم تا محسوس و ملموس باشد. در کتاب احادیث القدسیه شیخ حر عاملی آمده که نبی مکرم داود(ع) مریض شد، دعا می‌کرد و مدام دست خود را بالا برد و خدا خدا می‌کرد! خطاب رسید: اگر این قدر دست‌هایت را بالا ببری که کتف‌هایت خسته شود و دست‌هایت بیفتد، دعایت را مستجاب نمی‌کنم! او تعجب کرد! پروردگار عالم بیان فرمودند: من درد دادم، درمان را هم دادم، تو باید به دنبال درمان و دارویش بروی.

لذا این یک قاعده است و مثلاً بنا نیست، بگوییم: همه چیز با یک دعا درست می‌شود. اما همین پروردگار عالم که این‌طور فرموده، گاهی این قاعده را از بین می‌برد، چون او همه کاره هستم و پرورش همه چیز با اوست، همان «ربّانی» که در این فراز آمده است.

مثلاً شما مریض خود را مدام این دکتر و آن دکتر می‌روی، جواب می‌کنند و می‌گویند: درمانی برای او نیست، اما پروردگار عالم به لسان حجتش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ثَرْبَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِقَاءَ مَنْ كُلِّ دَاءٍ» - کما اینکه عرض کردیم: این دعاها هم متعلق به خود خداست و کتاب الله، به عنوان قرآن نازل و دعا به عنوان قرآن صاعد است، یعنی صعود کننده است و باز هم این را خدا به لسان معصومش یاد ما داده است پروردگار عالم در تربت ابا عبدالله شفای هر دردی را قرار داد.

لذا خیلی مواقع وقتی دیگر انسان از این مطالب ناامید می‌شود، مثلاً برای کسانی که چندین سال پیش دکترهای زیادی رفتند و بچه‌دار نشدند؛ خداوند این راه را برای آن‌ها قرار می‌دهد. برای اینکه انسان تا مأیوس نشود، باور نمی‌کند. قبل از اینکه کاملاً ناامید شود، می‌گوید: بله حالا دعا و تربت ابا عبدالله هم بود، ولی فلان دکتر هم خیلی حاذق است و ... یعنی یک ولی هم کنارش می‌آید. اما آنجا که انقطاع شد، پروردگار عالم می‌خواهد بگوید: منم.

لذا کبریایی متعلق به خود خداست، همه ضعیفیم، همه فقیریم، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»، پدر و مادر من صورت ظاهر مرا پرورش دادند «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَارْحَمْنَاهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»، اما در اینجا می‌فرماید: اگر ربّ حقیقی را بخواهید، من هستم، «فِيَا مَنْ رَبَّانِي فِي الدُّنْيَا» در همه امور، پرورش دهنده، اوست، نه اینکه فقط وقتی که بچه بودم، خدا مرا پرورش داد. الآن هم که بزرگ شدی، وقتی تصور می‌کنی، می‌بینی همه چیز دست خداست.

لذا اگر انسان این طور جلو برود، خدا شاهد است روز به روز زندگی برای او قشنگ‌تر می‌شود، حالش بهتر می‌شود و اتصالش به پروردگار عالم بیشتر می‌شود. انسان باید بداند واقعاً پوچ، هیچ و تهی است.

***اگر صفر بزرگ تو خالی شویم، برنده‌ایم!**

یک بنده خدایی محضر ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب آمد و گفت: آقا! ما این مدت در محضر مبارک شما بودیم، ایرادمان را بگیرید و بگویید: ما به کجا رسیدیم؟ آقا فرمودند: یک ورقه با یک قلم بدهید.

او خوشحال شد. وقتی کاغذ و قلم برای آقا آوردند، آقا یک صفر بزرگ تو خالی کشید و گفت: تو این هستی. یک کمی به او برخورد، یعنی چی من صفرم؟!

آقا فرمودند: آقا جان! اگر انسان به جایی برسد، این می‌شود. آن کسی که برای خودش، چیزی قائل است، امکان دارد جلوی این صفر، یک یا دو بگذارد، اما آن که به حد اعلا می‌رسد، می‌بیند که آخرش تهی و صفر است و هیچی ندارد. اگر انسان به این‌جا برسد، برنده است، می‌بیند که واقعاً هیچ ندارد.

صلوات فرستادن هم تکلیف ماست!

لذا می‌فرمایند: «فِيَا مَنْ رَبَّانِي فِي الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَقْضِيهِ وَ نِعْمِهِ» ما یک مقداری از بحث احسان و تفضل را بیان کردیم و بیان شد: پروردگار عالم در دنیا ما را با این احسان و تفضل و نعمش پرورش داد و در آخرت هم اشارت و بشارت به سوی عفو و کرمش به من داد، «وَ أَشَارَ لِي فِي الْآخِرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ». چون کسی که بداند در دنیا همه چیز را او پرورش داده، فردای قیامت هم چیزی ندارد.

در بحث اخلاص هم آن روایت را خواندیم که فرمودند: فردای قیامت پرونده مخلصین عالم(نه مخلصین)، خالی است و به تعبیر عامیانه یک پوشه خالی به آن‌ها می‌دهند. ملائکه می‌بینند چیزی که در او نیست، نه بدی، نه خوبی و فقط روی پوشه مثلاً نوشته: محمد تقی بهجت (آنجا دیگر به الفاظ نمی‌گویند).

به پروردگار عالم عرضه می‌دارند: خدایا! این چیزی ندارد، چطوری است، ما با این چکار کنیم؟ پروردگار عالم می‌فرماید: پرونده‌اش را به دست راستش بدهید، این همه کارهایش برای من بود و می‌دانست که خودش چیزی ندارد و هیچ اعتمادی به هیچ عملش، ولو به یک رکعت از نمازش، حتی ولو به یک صلوات بر محمد و آل محمد هم ندارد الا به اینکه اعتماد به لطف و کرم و عفو و گذشت من داشت. او می‌گفت: من هیچ ندارم و آن‌ها هم تکلیفم بوده که باید انجام می‌دادم.

صلوات هم تکلیف است، چون خود خداوند فرموده: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، «صلُّوا» امر است. پس این طور نیست که بگوییم: حالا نماز، تکلیفم بود، مگر صلوات هم تکلیفم بود؟ بله، صلوات هم تکلیفمان است. به تعبیری من در دنیا فقط تکلیف‌مدار بودم، آن هم تکالیف ظاهری.

جدی اگر انسان این‌طوری فکر کند، چقدر قشنگ می‌شود! خدا گواه است، هیچ موقع هم از خدا طلب‌کار نیست، مشکل هم در دنیا ببیند، مدام نق نمی‌زند که خدا، خدای پولدارها، خدا ما را نمی‌بیند، خدا ما را فراموش کرده و ...

لذا پروردگار عالم می‌فرماید: پرونده‌اش را به او بده، حالا امروز من هستم که می‌خواهم پرش کنم، چون او امیدی به این چیزها ندارد.

رفتن به مجالس مناجات با خدا؛ خواست ما، یا پرورش خدا!

لذا کسی که آن طور شود و بداند خداوند ربّانی و پرورش دهنده در دنیا است، در آخرت هم فقط به عفو و کرم خدا امید دارد، نه عملش، «وَ أَشَارَ لِي فِي الْآخِرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ» فرموده و «اشار لی فی الآخرة الی عملی» نفرموده. حتی در کنار آن‌ها هم بیان نشده که مثلاً بگوید: «وَ اشار لی فی الآخرة الی عفوهِ وَ کرمهِ وَ عملهِ».

شاید کسی با خود بگوید: بالاخره در عمل من هم یک چیزی هست، بالاخره من هم یک کاری کردم. من خودم بلند شدم و در ماه مبارک رمضان و شب جمعه، با پای خودم آمدم که دعای کمیل بخوانم. ای بسا کسی نستجیرالله، نعوذبالله، پناه به ذات احدیت، همین شب جمعه به مجلس گناه برود. اما من بلند شدم و به مجلس مناجات آمدم. باید به او گفت: اشتباه کردی! وقتی می‌گوییم: «ربّانی فی الدنیا» یعنی پروردگار عالم برای این مجلس پرورش داده است. مجالس خوب هم که انسان می‌رود، باید مدام بگوید: «ربّانی فی الدنیا»؛ یعنی این کد در ذهنش بیاید که پروردگار عالم مرا در این‌جا پرورش داده است.

تازه باید این طور باشد که بگوید: من ماندم چطور شکر تو را به جا بیاورم که من را برای این مجلس پرورش دادی! من نه تنها طلب‌کار نیستم، بلکه بدهکارم برای اینکه تو من را در این مجلس آوردی. حالا شرمندهام، اما چه کار کنم. شکر خدا می‌کنم، ولی آن عفو، آن شکر، آن الحمدلله را هم تو پرورش دادی. پس برای این شکر هم باید دوبرتبه یک شکر دیگر کنم، نمی‌توانم. خلاصه مطلب این است که هرچه جلو می‌روم، می‌بینم راستی راستی خالی و تهی‌ام، راستی راستی چیزی ندارم.

لَدَّتْ عِبْدٌ فِي آقَا نَشْدَنَ اسْت!

خدا گواه است انسان با این دید جلو برود، چقدر بندگی خوشمزه می‌شود. اصلاً همین است، انسان باید عبد شود. عبد یعنی غلام و غلام کسی است که اختیار از خودش ندارد و خصوصیت بندگی هم این است که هیچ موقع آقا و سیّد نمی‌شود. ما در دنیا می‌خواهیم به جایی برسیم که آقا شویم، اما در حقیقت آقا نمی‌شویم.

خدا آیت‌الله العظمی آسید عبدالاعلی سبزواری را رحمت کند. ایشان در نجف بودند و بعد از آیت‌الله خویی مرجع تقلید شدند، منتها شش ماه بیشتر نبودند و غریق رحمت الهی شدند. ایشان یکی از عرفای عجیب بودند و بالجد عارف بالله بودند.

ایشان یک جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: آن کسی که عبد خدا بشود، لذتش در این است که می‌داند هیچ موقع آقا نمی‌شود و کسی که برای آقایی جلو برود، هیچ موقع عبد نمی‌شود.

و لذا در دعا هم می‌گوییم: «یا سیدی». یا در همین دعا می‌خوانیم: «وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمَرَ بِالسُّؤَالِ وَتَمْتَعَ الْعَطِيَّةُ»، یا «أَدْعُوكَ يَا سَيِّدِي بِلِسَانٍ قَدْ أَحْرَسَهُ دُثْبُهُ». لذا مدام «سیدی سیدی سیدی» می‌گوییم، یعنی من عبادم، عبد بی‌اختیار است. عبد چیزی از خودش ندارد. عبد تهی است. همان صفر که آیت‌الله العظمی ادیب کشیدند!

آن وقت است که انسان می‌فهمد که آنجا هم چیزی ندارد و باید به دنبال عفو و کرم خدا برود. من راجع به عفو هم نکاتی آورده بودم که حالا جلسه بعد بیان می‌کنم.

خدایا! یک کاری کن ما بفهمیم تهی هستیم. این هم دعای خوبی است. عرض کردم گاهی اولیاء خدا و بزرگان دعاهایی می‌کنند که خیلی عالی است و ما نمی‌دانیم، یکی اینکه: خدایا! آنچه به خوبان عالمت مرحمت فرموده‌ای و مرحمت می‌فرمایی، به خصوص در این ماه مبارک رمضان، تفضلاً به همه ما مرحمت بفرما. یکی هم این دعا: خدایا! آنچه خوبان عالمت دعا بلدند و ما از آن دعاها محرومیم. خوبان عالم گاهی دعاهایی می‌دانند که ما بلد نیستیم (دعا کردن هم بلد نیستیم)، همه آن ادعیه را تفضلاً در حق همه ما مستجاب شده قرار بده. حالا یکی دیگر از آن دعاها این است: خدایا! تهی بودن ما را به رخ ما بکش.

خدا قادر است، اگر کسی بگوید قادر نیست که خداشناس نیست. لذا یکی دیگر از دعاها هم این است که بگوییم: ای خدا! تو قادری. ای قادر! ظهور آقا جان در عمر ناقابل ما قرار بده. بله، ما ناقابلیم اما قادر، می‌تواند؛ چون همه چیز در دست اوست، «ربّانی»، قادر هم هست، پس می‌تواند.